



دورنما:

مصطفی دالایی یکی از همراهران نزدیک شهید آوینی در سال‌های دوراست. نام دالایی در دورانی که سید مرتضی آوینی فیلمسازی درباره جنگ را تجربه می‌کرد، همواره در کنار او به چشم می‌خورد. مصطفی دالایی و چند تن دیگر از جوانان گروه جهاد تلویزیون در آن روزها به عنوان فیلمبردار در کنار سید مرتضی بودند و مجموعه‌های روایت فتح در سال‌های حماسه و شهادت با درایت شهید آوینی و تیزبینی فیلمبرداران جوانی که بدون توجه به خطرهای احتمالی دوربین بر دوش در خط مقدم جبهه‌های جنگ حاضر می‌شدند و تصاویر حماسه آفرینی‌های بسیجیان سلحشور را با خود به مرکز می‌آوردند. شهید آوینی هم اگرچه در آن سال‌ها که گاه با گروه‌های فیلمبرداری در منطقه حضور می‌یافت اما کاری مهم‌تر و سخت‌تر را انتخاب کرده بود. سید مرتضی در آن سال‌ها مانند یک رزمنده فداکار لباس بسیجی بر تن می‌کرد و ساعت‌های طولانی پشت میز مونتاز می‌نشست تا از آنچه که دالایی و بخشی و دیگران آورده بودند روایت حماسه آفرینی‌های رزمندگان را به تصویر بکشد و بارها و بارها به هنگام تماشای تصاویر خام با خود اشک می‌ریخت و آرزوی شهادت می‌کرد. امام (ره) رزم رزمندگان فداکار جبهه‌های جنگ را فتح الفتوح نامیده بود و سید مرتضی هم که عاشق و دل‌بسته امام (ره) و انقلاب بود واقعه را به عاشورا و راه آنها به راه شهادی کریلا تشبیه می‌کرد. راهی که سرانجام خود سید مرتضی هم آن را برگزید و مصطفی دالایی تصویر بردار از این راه و این عشق آقا مرتضی روایت می‌کند. آنچه می‌خوانید متن گفت‌وگو با اوست.

گفت‌وگو با مصطفی دالایی، دوست و همراه شهید سید مرتضی آوینی

زینت انقلاب بود...

بدو ورود و هنگامی که این افراد در حال فیلم گرفتن بودند، قصر شیرین را تصرف می‌کند و آنها اسیر می‌شوند. یکی از آنها سید حسین هاشمی بود. او درس فیلم‌سازی را در خارج خوانده و وارد اکسپلواژ آوینی شده بود، اما در همان چند روز اول همکاری، جنگ شروع می‌شود. قبل از آن عراق یک سری تحرکاتی را شروع کرد، ایشان به اتفاق حسین صراطی و منزوی به قصر شیرین می‌آید در حال فیلم گرفتن بودند که آقای منزوی متوجه می‌شود که فیلم با باتری گروه تمام شده است و به عقب برمی‌گردد تا از ماشین فیلم بیاورد و آن آنفر منتظر می‌مانند، در این فاصله عراق منطقه را می‌گیرد و آن دو اسیر می‌شوند.

آقای آوینی خیلی سریع یاد گرفت که با این دوربین چه کار کند و مایه‌های هنری را در دانشکده هنرهای زیبا یاد گرفته بود در کارش منعکس کند، در تعریف سبک سینمایی «سید مرتضی» باید گفت که او از همان روز اول حواسش به یک چیز، خوب هست یعنی مواظب است سبک و سیاق نگاه و تئوری غربی که می‌شناسد، وارد فیلم‌سازی اش نشود. ولی خودش هم نمی‌داند باید چه طور کار کند. با این وجود مواظب است که ایده و آرمانی که بعد از انقلاب در ایران به وجود آمده و هر کدام می‌تواند دست مایه یک فیلم مستند باشد به روش‌هایی ارائه نشود که متأثر از رنگ، هنر و سبک‌های غربی باشد. کارهای خیلی ساده است و این حسن است. این که نقطه‌نظر سینمایی او در رویکرد مسائل محرومین چه بود، باید گفت مساله او این بود که اجازه ندهد هیچ‌کدام از آنها وارد کارش شود، سعی کند راهش را از خود موضوع پیدا کند و آرام آرام هم راهش را پیدا کرد. ایشان با حضور در مناطق محروم و جبهه سعی می‌کند مساله اصلی را در منطقه شناسایی کند، مثلاً در روستا محرومیت، موضوعات و ریشه‌های آن را بشناسد و سعی کند با خود همان افرادی که درگیر این محرومیت هستند، همان روستایی‌ها، صحبت کند و آنها را به تصویر بکشد. در جبهه‌ها هم همین کار را می‌کند، جنگی رخ داده و عده‌ای با هم مقابله دارند، ایشان این مقابله را وسیله و امتحانی می‌داند برای این که رزمنده‌ها در خودشان را نشان بدهند. موضوع فیلم‌های آوینی در جبهه‌ها در حقیقت خود رزمنده‌ها هستند و کار ایشان به اینک عراقی‌ها چقدر کشته شدند یا چقدر متصرفات داریم و رزمنده‌های ما چقدر توانستند پیشروی کنند ربط زیادی ندارد، اگر هم در فیلم‌هایش مطرح می‌کند به‌عنوان حاشیه است. جایی مکتب می‌کند و در جایی حرف می‌زند. آن‌جا، جایی است که به یک رزمنده‌ای می‌رسد و می‌بیند این رزمنده خصوصیات و حالاتی دارد که نشانه ارزش‌های

نتیجه با تعدادی از جبهه‌ها به جهاد تلویزیون آمد، جهاد قبل از ایشان تشکیل شده بود. در آن زمان در همه وزارتخانه‌ها و ادارات گروه جهاد تشکیل می‌شد که در واقع هدفش این بود که برای بقیه کارمندان الگو باشد و شکل و شیوه کار کردن و روش‌های انقلابی را در سازمان‌ها ترویج کند. شاید تخصص بچه‌هایی که در جهاد ادارات بودند خیلی بالا نبود، البته بعضی از آنها متخصصانی بودند که در همان اداره مشغول به کار بوده و جذب نهاد جهاد اداره می‌شدند. وقتی تعدادی از بچه‌های خود تلویزیون هم وارد جهاد تلویزیون شدند در این فکر بودند که در این قسمت بهتر می‌توانند به انقلاب خدمت کنند. سوال شما این است که دیدگاه‌های سینمایی او چه بود؟ می‌خواهم بگویم این‌طور نبود که ایشان دیدگاه سینمایی داشته باشد و در مناطق محروم این دیدگاه را به گونه‌ای اعمال کند. واقعاً شهید آوینی می‌خواست از طریق هنر و فیلم‌سازی به روستایی‌ها خدمت کند در آن زمان هنر را می‌شناخت اما به اندازه کار عملی از فیلم‌سازی اطلاع نداشت. نیروهای قبلی در گروه تلویزیونی جهاد یک دوربین ۱۶ میلی‌متری که نگاتیو هم داشت می‌بردند و با آموزشی که من فکر می‌کنم این‌طور بوده که فردی به آنها طرز کار دستگاه‌ها را گفته و بقیه کار را هم در صحنه یاد گرفتند، کارهای زیبایی مثلاً از سبیلی که در خوزستان آمده بود یا یوسف‌خان قشقایی که با نظامیان درگیر شده بود، تهیه کردند. بچه‌ها از مسائل مختلفی که سال‌های قبل از جنگ در جای‌جای کشور رخ می‌داد، فیلم می‌گرفتند، مثلاً در چند روز اولی که به نظر می‌آید عراق قصد دارد از ناحیه قصر شیرین به ایران حمله کند، جهاد تلویزیون اکسپدیشن می‌فرستد که در

ایشان شیفته امام و انقلاب بود، چون مراحل روشنگری غربی و ایرانی را خوانده بود و می‌دانست که هر کدام از آنها چه می‌گویند و در هیچ‌کدام چیزی نیافته بود که او را آرام کند.

این‌طور که شنیدم، شروع آشنایی و فیلم‌سازی شما با شهید آوینی ساخت مستندی به نام «هفت قصه از بلوچستان» بود، می‌خواهم بدانم شهید آوینی چطور به سراغ شما آمد و چگونه کار را شروع کردید؟ آن موقع هسته اولیه تیم فیلم‌سازی چه کسانی بودند؟

من سال ۵۹ به عنوان فیلمبردار وارد گروه جهاد سازندگی شدم. در آن‌جا فهمیدم که آقای آوینی دوستانش در حال انجام کارهای جنگی هستند. ایشان در ابتدا کارهای روستایی انجام می‌دادند. البته در آن زمان مسئول گروه تلویزیونی جهاد فرد دیگری بود، ولی آقا مرتضی بر روی کارها نظارت داشتند. آرام آرام جذب فعالیت‌های جبهه شدیم. شهید آوینی از قبل هم در ارتباط با جبهه کارهایی می‌کرد. این‌طور که به خاطر می‌آید در ادامه کارهایی که از روستاها می‌گرفتیم برای کاری به اتفاق آقایان «همایون فر»، «لطفی» و «ونکی» به سمت بلوچستان رفتیم و کار مستندی به نام «هفت قصه از بلوچستان» ساخته شد. البته بچه‌های دیگر گروه کارهای مستند دیگری مثل «بشارگرد» را هم ساخته بودند که شاید بتوان گفت از فیلم «هفت قصه از بلوچستان» هم زیباتر است. این کار توسط آقای منزوی و حاج محمدباقر ساخته شد.

قبل از این که نگاه آقای آوینی به سمت جنگ بچرخد توجه وی بیشتر به سمت آرمان‌های انقلاب اسلامی و نگاه به فرودستان و محرومین جامعه بود، می‌خواهم بر رسم نگاه سینمایی او چگونه بود؟ و چه چیز باعث شد که در بین آرمان‌هایی که در انقلاب مطرح شد، شهید آوینی به این سمت حرکت کند؟

در نظر نگرید که ایشان قبل از انقلاب در دانشکده هنرهای زیبا در رشته معماری دانشگاه تهران تحصیل می‌کرد، خودش هم کمی دست به قلم بود و شعر و داستان‌هایی از آن زمان دارد و کتاب‌های روشنفکران ایرانی و خارجی را خوانده بود، شهید آوینی بعد از انقلاب فهمید گرایشی که به سمت روشنفکران غربی دارد، چیزی نیست که وجودش را به آرامش برساند؛ یعنی نتوانست آرمان‌هایش را در روشنفکران غربی پیدا کند، با وقوع انقلاب تمام خواسته‌ها و ایده‌هایش را در انقلاب و رهبری امام می‌بیند و در نتیجه از آن چیزی که قبلاً دنبال می‌کرده، دست می‌شوید و از این پس مساله انقلاب و امام را دنبال می‌کند. ایشان به امام و انقلاب بسیار شیفته بود، چون مراحل روشنگری غربی و ایرانی را خوانده بود و می‌دانست که هر کدام از آنها چه می‌گویند و در هیچ‌کدام چیزی نیافته بود که او را آرام کند، وقتی آرمان‌هایش را در انقلاب می‌بیند خودش را تماماً وقف انقلاب و امام می‌کند و این وقف کردن نه فقط از سر وظیفه، بلکه از سر دلدادگی و عشق هم بود؛ یعنی عاشق آرمان‌های انقلاب و امام شد و عاشقانه هم به آنها خدمت کرد. واقعیت این است که ایشان اصلاً از ابتدا وارد فیلم‌سازی نشده بود، بلکه داوطلبانه به جهاد سازندگی خدمت می‌کرد. در حین کارهای عمرانی و زراعتی جهاد، متوجه شد که جهاد بخشی به اسم فرهنگی، فیلم‌سازی و تلویزیونی دارد، در

جاری انقلاب است. نگاه می‌کند و می‌بیند انسانی در حال مردن است، سنش ممکن است هر چه باشد چه پیر باشد چه جوان. ممکن است دانشجو یا کارگر باشد. وقتی به چنین موضوعاتی می‌رسید می‌پستاد و راجع به این آدم حرف می‌زد؛ اسم روایت فتح هم اشاره به این صحبت امام خمینی است که گفته بود تلاش این رزمندگان خیلی اهمیت دارد، اما چیزی که خیلی بالاتر است به وجود آمدن این نسل خاص از جوانان در جبهه‌هاست که از فتح زمینی بالاتر است و این را فتح الفتوح نامیدند. روایت فتح هم در واقع روایت فتح این آدم‌هاست که به این سطح انسانیت و ارزش‌های انسانی رسیدند. بیشتر دنبال آن است که بگوید ما مانند آن قصه مولانا که به دنبال انسان می‌گشت و پیدا نکرد این بار انسان را پیدا کردیم. آقای آوینی می‌خواست بگوید که ما یافتیم، به آن شیخ بگویند که اگر انسان را گشت و پیدا نکرد ما گشتیم و پیدا کردیم. ما غیر از افرادی که گرد حضرت علی و سیدالشهدا مجتمع بودند، دیگر در طول تاریخ چنین اجتماعی از انسان‌های ارزشی نداشتیم. این ارزش‌ها یک دفعه در جنگ متجلی شد. ایشان در واقع جنگ را از این جهت که صحنه بروز خصوصیات انسانی باران امام خمینی می‌دانست، چیز مبارکی قلمداد می‌کرد، نه به عنوان این‌که قرار است کسی کشته شود و یا تکی زده شود. من مصاحبه‌ای با یک نقاش به نام آقای پلنگی داشتم. ایشان حرف قشنگی می‌زد و چون من این حرف را با آقای شهید آوینی نزدیک می‌بینم آن را عنوان می‌کنم. او می‌گفت: قصه جنگ بهانه است؛ خدا یک سری درخت پر از شکوفه با بوی عطر آگین و خیلی زیبا به وجود آورد و می‌خواست به همه نشان دهد که من می‌توانم چنین کاری را بکنم، جنگ ما محل بروز این درخت‌ها و عطر افشانی این شکوفه‌ها بود. برای این که خدا بگوید من می‌توانم بنده‌های خوبی در یک جا و در تعداد زیادی داشته باشم، یک نمونه‌اش را نشان دهد کافی است. در جنگ ما و در دهه اول انقلاب خدا آدم‌های خویش را نشان داد. تعداد زیادی از آنها را شهید کرد، می‌خواست بگوید من چنین آدم‌هایی هم دارم. مرتضی عاشق و شیفته این آدم‌ها بود که آنها خودشان عاشق و شیفته امام بودند، امامی که به همراه این بچه‌ها شیفته امام حسین بود. این شیفتگی و عشق را در همه کارهای مرتضی می‌بینید. یک جای دیگر او به آن ۲۲ تن باران امام حسین اشاره می‌کند که این بار ۷۰۰ هزار نفر یا ۷ میلیون نفر شده‌اند. آن جا قرار بود این ۲۲ تن شهید شوند ولی خدا نمی‌خواهد همیشه قصه همین‌طور تکرار شود و امام حسین شهید شود. آقای آوینی مطرح می‌کرد زمانی که امام حسین و یارانش شهید شدند، آن جا ظلمانی‌ترین و سیاه‌ترین شب تاریخ بشریت

مقابل انقلاب ایران و رزمندگان‌های ۸۰ سال استاند، از حکومت یزیدی بسیار قوی‌تر است، و ما از آن ۲۲ تنی که آن موقع بودند بسیار ضعیف‌تریم، اما بنابینست که همیشه خدا بگوید که هر کسی که طر فدراری از حق کرد، کشته می‌شود؛ تاریخ سیرش را رفته و به نزدیک‌های صبح رسیده است.

هسته اولیه روایت فتح یا چه کسانی و چطور شکل گرفت؟

همه تصورشان این است که آقای آوینی با تک‌تک ما به منطقه می‌آمد، ولی ایشان بعضی جاها اصلاً حضور نداشت و فقط تدوین می‌کرد. او دارای ایده‌ای بود و می‌گفت در کار فیلم‌سازی اول باید خودسازی داشته باشی؛ یعنی دنبال هوای نفس نباشی. نباید چیز دیگری از جایی آورده باشی و بخوای وارد موضوعاتی کنی که در انقلاب وجود دارد. باید خودسازی کنی؛ خودسازی به این معنا که پالایشی در خودت داشته باشی. ایشان بر عبادات خیلی تاکید داشت، خودش هم تا آن جا که می‌دیدیم نماز اول وقتش ترک

همه تصورشان این است که آقای آوینی با تک‌تک ما به منطقه می‌آمد، ولی ایشان بعضی جاها اصلاً حضور نداشت و فقط تدوین می‌کرد. او دارای ایده‌ای بود و می‌گفت در کار فیلم‌سازی اول باید خودسازی داشته باشی؛ یعنی دنبال هوای نفس نباشی. نباید چیز دیگری از جایی آورده باشی و بخوای وارد موضوعاتی کنی که در انقلاب وجود دارد.

نمی‌شد و به هر شکلی که بود به ما می‌فهماند که الان وقت نماز است، هر کاری داری رها کن. ایشان لاف‌لاقی و پنجشنبه‌ها را روزه مستحبی می‌گرفت، اصلاً می‌توانم بگویم اکثر روزها روزه بود. غذا کم می‌خورد. می‌توانست لباس بهتری بپوشد ولی ترجیح می‌داد لباس‌های ساده بپوشد و زندگی ساده داشته باشد. خانمش هم از دانشجویان دانشکده معماری بود، اگر آنها دست به دست هم می‌دادند که پول در بیاورند، می‌توانستند. ایشان زندگی‌اش از متوسط هم پایین‌تر بود به خاطر این که به خودسازی‌اش لطمه نخورد. شما باید بدانید که خود مرتضی چطور بود و چگونه از دیگرانی که اطرافش بودند دعوت می‌کرد تا این گونه باشند. او با سبک‌های فیلم‌سازی آشنا بود ولی همیشه به بچه‌ها تذکر می‌داد که سعی



کنید با خود موضوع و اصل پیامی که در آن صحنه هست، ارتباط برقرار کنید، یا خوب ارتباط برقرار کردن، می‌توانید یک فیلم به نسبت درست‌تری بسازید. آن زمان امکان نداشت که او به همه آکیپ‌ها برسد، بیشتر اوقاتش به تدوین می‌گذشت و فرصت نمی‌کرد با بچه‌های مختلف برود، ولی هر وقت هم فرصت می‌کرد به جبهه‌ها و روستاها می‌رفت و فیلم می‌گرفت. کم‌کم و کم زیاد شدن آکیپ‌ها و افراد گروه جهاد این فرصت که بتواند برای فیلم برداری برود، از ایشان گرفته شد، چون فیلم زیاد می‌آمد و ایشان باید اکثر این فیلم‌ها را تدوین می‌کرد. ما از ایده‌ها، خودسازی‌ها و منش برادری مرتضی تاثیر می‌گرفتیم و وقتی برای فیلم برداری به سراغ سوژه می‌رفتیم

در واقع غیر مستقیم مرتضی را در کنارمان داشتیم. گاهی با هم صحبت می‌کردیم مثلاً می‌گفت این‌ها چه جالب است، خوب اشاره کردید، ما از صحبت‌های او چیزهایی متوجه می‌شدیم. حالا برخی بیشتر با او هم‌نشین بودند، البته مسئول گروه فرد دیگری بود اما ایشان به‌عنوان کسی که یک چتر مذهبی، هنری و برادری در گروه انداخته بود همه را متاثر می‌کرد. فرض کنید من در جبهه فیلم می‌گیرم، مقداری تحت تاثیر آرای مرتضی و مقداری هم خودم هستم، چون او آن جانبود که به من بگوید چه کنم، در مدتی که

در گروه بودم، فقط یک بار با من آمد، آن هم در منطقه عملیاتی کربلای ۵ بود که یکی از بچه‌های گروه برادران شهید شد. من در آن سفر چند بار به او گفتم حالا که شما هستیند شخصاً به من بگویید چه کنم و چگونه فیلم برداری کنم، اما او گفت من اصلاً دخالت نمی‌کنم که از چه بگیرید. در واقع ایشان برای کمک به من آمده بود. آن جا هم صدا برداری می‌کرد و هم کنار گروه بود، هر از گاهی می‌آمد هم‌اگر مشورت می‌خواستیم مشورت می‌داد ولی وارد جزئیات نمی‌شد. راجع به این که جایی برویم یا نه، با هم صحبتی می‌کردیم، اگر قرار می‌شد که روی آن موضوع کار کنیم ایشان کاری نداشت که من چطور به آن می‌پردازم. او فراتر از یک کارگردان معمولی که بعضی‌ها تصورشان را دارند رفتار می‌کرد، صاحب سبکی بود که در نظر داشت. تعدادی کارگردان بدون این که خودش وارد جزئیات شود را پرورش می‌داد و این‌طور هم عمل می‌کرد. در مورد افرادی که سبک کارشان را می‌پسندید اصلاً نمی‌گفت چه کار کنند. فقط گاهی اوقات می‌گفت خیلی خوب کاری کردی که این‌جا را گرفتی یا این‌جا را ضعیف وارد شدی، بدون این که خیلی وارد جزئیات شود. البته اگر می‌خواستی با او بحث کنی ساعت‌ها با تو بحث می‌کرد که چرا این‌جا خوب شده و آن جا بد شده است، دلایلش را هم می‌گفت اما اگر نمی‌خواستی و سوالی نمی‌کردی اصراری نداشت.

اگر موافق باشید می‌خواهم به آن سال‌هایی بپردازم که دو با سه آکیپ هم‌زمان با هم به جبهه‌های جنوب و غرب می‌رفتند و از منطقه‌های مختلف تصویر برداری می‌کردند. وقتی این تصاویر به تهران می‌آمد آقای آوینی «راش‌ها» را با پای دستگام می‌دید و بعد خروجی این می‌شد که ایشان یک فیلم در می‌آورد یا این که باز با مشورت شما از بین «راش‌ها» یک فیلم در می‌آورد؛ نه! آقا مرتضی با ما مشورت نمی‌کرد که چه در بیاورد، ولی کاری غیر از آن چه ما فیلم برداری کردیم هم در نمی‌آورد؛ یعنی سعی می‌کرد فیلم را تدوین نکند. فرض کنید من امروز برای فیلم برداری به جبهه رفتم اما دیدم که سوژه زیادی وجود ندارد، مقداری فیلم می‌گیرم، با یکی دو نفر مصاحبه می‌کنم و دوربین را خاموش می‌کنم، فردا می‌آیم و لب‌آورند و می‌بینم که آب جزر دارد، گل‌ها بالا آمده است و رزمندگان در گل‌ها راه می‌روند، چند تا مصاحبه می‌گیرم. ۵-۴ روز همین‌طور می‌گذرد و اتفاقات مختلفی رخ می‌دهد. ایشان همین را پشت سر هم می‌گذاشت. او تدوین را به این معنا که یک چیزی از آخر به اول بیاید و پلان‌ها با هم تقطیع شود اصلاً اعمال نمی‌کرد. به نوعی بعضی‌ها می‌گویند شاید تدوین نمی‌کرد، بلکه آنها را روایت‌گونه همان‌طور که فیلم برداری می‌گرفت، می‌گذاشت مگر این که فرض بگیرد در مورد یک پلی که در حال نصب در منطقه جنگی است فیلم برداری می‌کنید، یک سال قبل هم شما رفته بودید و نحوه ساخت آن را در کارخانه فیلم برداری کردید، این دورا هم ترکیب می‌کرد چون به هم مربوط است، یعنی جایی که تدوین نیاز بود تدوین می‌کرد، ولی معمولاً این کار را نمی‌کرد اگر موضوعی چنین مساله تاریخی نداشت، به همان ترتیبی که ما فیلم برداری می‌کردیم پلان‌های ضعیفش را خارج می‌کرد و پلان‌های قوی آن را همان‌طور با همان ترکیب می‌گذاشت. معمولاً این‌طور عمل می‌کرد. بیشتر کارهای من که توسط ایشان تدوین شد همین‌روال را داشت، پس دیگر نیازی هم نبود که با من صحبت کند چون همان چیزی که فیلم برداری می‌کردم، می‌گذاشت. نمی‌خواهم بگویم ایشان ما را قبول داشت یا نداشت، بلکه معنای کارگردانی در گروه جهاد معنای جدیدی پیدا کرده بود، یعنی آن معنای کلاسیک را این‌جا نداشت. در واقع کارگردانی روحی بود که بر روی کارها سیطره داشت. این روح را خود آوینی ایجاد کرده بود و بچه‌ها طبق آن ایده و روحیه، خودشان کارگردانی می‌کردند. وقتی فیلم‌ها به دستش می‌رسید مجدداً مواظب این روحیه بود که در فیلم‌ها باشد اما به جزئیات کاری نداشت. او دنبال موضوعاتی در فیلم‌ها بود که نشان از فتح یعنی همان اسم برنامه، داشته باشد. فرض کنید کسی به سختی مجروح شده بود، حالت‌هایی بروز می‌کرد که ناب بود، این‌جا، جایی بود که مرتضی صحنه را بعد از این که نشان می‌داد، بازمی‌کرد، بلکه به ریشه‌های این مطلب می‌پرداخت که این آدم که این جاست و در طول تاریخ این‌طور جلوی دشمن استاده، کجا بوده و ریشه‌های ایمانی و مذهبی‌اش را باز می‌کرد و مطلب را به سیدالشهدا می‌رساند؛ شما می‌بینید که بیشتر تریش‌های ایشان (متون فیلم‌ها) به قیام



که طلبه و جوان هایی باشند که خیلی در پی مسائل مذهبی و کسب علم باشند این هم یک تاثیر می گذارد. واقعیت این است که ما الان از قسه جنگ و دهه اول انقلاب کمی دور شدیم، تعبیر خود امام هم این بود که انقلاب ما انفجار نور بود، یعنی یک نور زیادی منتشر شده و هر چه زمان می گذرد شما از مرکز این نور فاصله می گیرید البته راه هایی در اسلام هست که مثلاً با جهاد اکبر خودت را حفظ کنی، ولی بالاخره این ها کار هر کسی نیست. من نمی توانم بگویم در همان روحیه آن زمان هستم و مثل آن بزرگانی که در بدترین شرایط هم خودشان را حفظ می کنند، نیستم. آن زمان فضای خوبی بود. نماز، عبادت، فیلم برداری مان، فیلم سازی مان و حرفه های مان مفیدتر و متاثر از مرضی، شهید، امام، جنگ و آن انفجار نور بود. الان این ها را نداریم ولی ارزش ها هست. باید با خودسازی خودمان را برساییم.

جدای از این توضیحاتی که دادید، این نگاه و سبک کار کردن با آقای آوینی و کار جنگ، چه تاثیری در سیمای شما بعد از جنگ و در بقیه زندگی سیمای جناب عالی گذاشت؟

روایت فتح اسم برنامه ای بود که در گروه جهاد تهیه می شد. بعد از مدتی این برنامه آن قدر مهم شد که همه می گفتند روایت فتح. بعد از جنگ جهاد چندان مایل نبود که قسمت کارهای جنگی ادامه پیدا کند و آقای آوینی و تعدادی دیگر صلاح دیدند که بروند. بسیج هم از آنها حمایت کرد. من کارمند سازمان صدا و سیما و در گروه جهاد مامور بودم. نمی توانستم هر جا دوستانی می روند بروم. می توانستم با آنها همکاری کنم ولی بالاخره من در گروه جهاد فعالیت می کردم. از طرفی هم روایت فتح در این گروه به وجود آمده بود و من چندان مایل نبودم که کسی آن را به جای دیگری ببرد ولی این اتفاق افتاد. البته آن موقع کمی ناراحت شدم که بعداً این دلخوری تمام شد و من هم با آنها همکاری کردم. در مورد این که این دوره بر روی فیلم سازی من چه تاثیری گذاشت باید بگویم که واقعیتش این است که بعد از آن سال هنوز نتوانستم کار داستانی بکنم، یا استعدادش را نداشته باشم این که ذهنیتم دیگر شکل گرفته بود، ولی در پی آن هستم که اگر خدا توفیق بدهد کار داستانی هم بکنم ولی عملاً آن نتوانستم. با آن که دیگر عضو جهاد و سازمان نیستم و باز نشسته شدم. ولی کارهایی مانند قضیه گندم، تعاونی روستایی و ۲۶ قسمت در هنر اسلامی در شبکه اول ساختم. این ها تیرهای است که تاثیرات مرضی است. من روی موضوع روحیه عبادت در جوان ها ۲۶ برنامه برای شبکه یک کار کردم. الان هم روی قضیه محدودیت هنرمندان و مسلمانان اروپا کار می کنم، که بسیار هم سنگین است، کاری هم در مورد امام انجام دادم. همه کارهای من در اروپا این هانیست، ولی تعدادی از آنها در این زمینه است. تاثیر مرضی در کار من این بود که سوره هایی که الان دنبال می کنم، متاثر از شهید آوینی است. نحوه کاری که دارم خیلی پیچیده نیست، سعی می کنم هنر را به معنای فیلم سازی امروزه خیلی

دقیق باشد، بلکه ممکن بود آنها را از مندهای ما بدهد و خیلی هم دقیق نباشد. سعی می کردم با تجربیاتی که خودمان داریم و اطلاعاتی که پیرامون ما هست به سمت خطوط اول برویم و از آن جا فیلم بگیریم. خط اول جایی است که اگر جلوتر از آن بروی دیگر نیروهای ما نیستند، یک منطقه خالی و بعد از آن نیروهای دشمن هستند. گاهی اوقات در آن جا ما را دعوت می کردند که خیلی سروصدا نکنیم، ولی گاهی اوقات که سروصدا زیاد و تبادل آتش بود، سعی می کردم فیلم بگیریم. فیلم گرفتن در خط اول این خوبی را داشت که بچه های زنده دیگر در حالت شوخی نبودند، چون آن جا مساله مرگ و زندگی بود و سعی می کردند خودشان باشند؛ لذا اصل آن چیزی که باعث شده بود به منطقه بیایند را در وجودشان می دیدیم، اما عقب تر، چون مناطق امن تری بود، خیلی درون اصلی خود را بروز نمی دادند و سعی می کردند شوخی کنند تا شما اصلاً چیزی تشخیص ندهی. اگر آن جا مسئول خط، فرمانده گردان یا حتی احياناً فرمانده لشکری بود، با آنها نیز صحبت

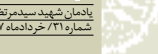
روایت فتح اسم برنامه ای بود که در گروه جهاد تهیه می شد. بعد از مدتی این برنامه آن قدر مهم شد که همه می گفتند روایت فتح. بعد از جنگ جهاد چندان مایل نبود که قسمت کارهای جنگی ادامه پیدا کند و آقای آوینی و تعدادی دیگر صلاح دیدند که بروند. بسیج هم از آنها حمایت کرد.

می کردم، چون فرمانده لشکر هم همان چیزهایی را بروز می داد که آن بسیجی روستایی نشان می داد و شاید اگر به شما می گفتند این فرد فرمانده لشکر است تعجب می کردید چون وجه تمایزی نداشتند.

شما خودتان قبل از این که با او برخورد کنید، فیلم سازی می کردید، می خواهم بدانم آیا خصمت، نگاه و تفاوت خاصی را جدای از بحث سینما و بحث های درونی که تا الان بوده در همکاری با شهید آوینی وجود داشت؟ ما حصل آن همکاری برای شما و ایشان چه بوده؟ آن زمانی که من با آقای آوینی کار می کردم، فضایی خاصی در گروه جاری بود. یعنی زندگی هنری خودمان را می گذراندیم. این از چیزی که مرضی ایجاد کرد، متأثر بود و آن هم باز از فضای بزرگتر که آن زمان درون مملکت وجود داشت، متأثر بود. الان من در آن فضا نیستم. مثلاً شما مدتی در آژانس املاک کار می کنید این فضای آژانس در روح شما تاثیرات ثانویه ای دارد، اگر جایی بروید

سیدالشهدا و روز عاشورا اشاره دارد و سعی می کرد ارتباط اینها را برای بیننده بازگو کند. نویسندگی او هم از نوع خاصی بود که قبل از این هیچ کس روی هیچ فیلمی ندیده بود. یک عده سعی کردند جا پای ایشان بگذارند و کار او را ادامه دهند اما نتوانستند، چون با تمام ایشان با چیزی که اشاره کردم تناسب داشت. او بعد از انقلاب قلم برداشت و به این انقلاب و رهبری آن دل بست و عاشق شد و با عشق می نوشت. نمی خواهم بگویم این عشق را کس دیگری ندارد ولی با این ظرفیت هیچ کس به او نرسید، چون ایشان یک ظرفیت های هنری و ادبی هم داشت که از آن کاملاً در خدمت هدف جدیدش استفاده می کرد. با این که او موفق نمی شد به منطقه بیاید و بیشتر تدوین می کرد، ولی حتی بهتر از ما که پیش رزمنده ها می رفتیم با آنها ارتباط برقرار می کرد و آنها را می شناخت و به آنها دل بستگی خاص زدایی صدا چند برابر می شود، در نتیجه من شاهد بودم که افراد زیادی جذب او می شدند. می توان گفت با شروع جنگ ایران و عراق مستندی به نام مستند جنگی در ایران کلید خورد، که الان در این زمینه کوله باری از تجربه برداران جنگ به جای این که در فرماندهی و برنامه ریزی کارهایی که اروپا در جنگ جهانی دوم ساخته است، باید به مستندهایی که در ایران ساخته شده نگاه کند. شما به عنوان یکی از فیلم برداران جنگ به جای این که در فرماندهی و برنامه ریزی حرکت کنید، گاهی حتی جلوتر از رزمنده ها فیلم می گرفتید؛ ابتدا جاذبه هایی که شما را به این سمت کشاند و سپس خاطراتی که از آن روزها باقی مانده است را بازگو کنید؟

بچه های گروه جهاد تلوزیونی برای رفتن به جبهه ها از راه های معمولی که بقیه گروه های جنگی استفاده می کردند، وارد نمی شدند. گروه های دیگر معمولاً جذب اتاق فرماندهان می شدند، شروع عملیات را از اتاق بی سیم می گرفتند و از همان ها می پرسیدند که وضعیت عملیات چطور است. گاهی سعی می کردند از بعضی مناطق که خود فرماندهان نظر دارند هم فیلم بگیرند، یعنی خط اول می رفتند ولی با صلاح دید فرماندهان؛ مثلاً می گفتند منطقه ای که می خواهید بروید خطرش این قدر زیاد است و شاید نتوانید فیلم برداری کنید، آنها هم تحت تاثیر قرار می گرفتند و به مناطقی می رفتند که بتوانند فیلم برداری کنند. ولی بچه های جهاد طور دیگری کار می کردند، نمی خواهم بگویم بی هماهنگی می رفتند چون بالاخره آنها هم نمی توانستند خارج از چارچوب تبلیغات جنگ حرکت کنند، ولی از این روش وارد نمی شدند و معمولاً چندان هم اصرار نداشتند که روز اول عملیات فیلم برداری کنند، چون آن روز سری است، یعنی کوشش می شود تا دشمن نفهمد، ولی وقتی که در گروه آماده باش است، امروز عملیات شروع شد و تلوزیون هم اعلام کرد، دیگر حالت سری ندارد. البته این نظر من است که اجازه دهید زمان و مکان عملیات اتفاق بیافتد، البته خیلی هم مهم نبود که شما شب عملیات در منطقه جنگی باشید، چون عملیات که در یک شب انجام نمی شود و گاهی تا یک هفته یا حتی یک ماه ادامه داشت. یکی دو بار هم برای خود من در طول مسال اتفاق نیفتاد که در شروع عملیات آن جا باشم. در این قضیه هم سراغ این نمی رفتیم که بزرگترین فرمانده منطقه کجاست تا از او فیلم برداری کنیم، اگر مادر مسیری که می رفتیم می گفتند این شخصی که این جا ایستاده فرمانده لشکر است، با او صحبت می کردیم ولی او را دنبال نمی کردیم که به او برسیم، مایی این بودیم که خطوط اول این منطقه کجاست. سعی می کردم با خط و مسیری های آن آشنا شویم و بفهمیم از کدام مسیر برویم که خطرناکتر باشد یا در کجا خاک ریز هست. این اطلاعات را از طریق فرمانده ارشد کسب نمی کردیم که خیلی



است. در نهایت آقای همایونفر سراغ ارتش می‌رود و از او می‌خواهد که دوباره برنامه را ادامه دهد، اما می‌قبول کرد. اما در این دوران کار جنگی ساختن جذاب نبود و همه حالت قهر داشتند. آن زمان دوربین را به خط می‌بردم سوزه‌ها هم فراوان بودند، ولی الان خط نیست و همه رزمنده‌ها هم حالت قهر دارند. مرتضی در این جونی توانست کار مستند جنگی بسازد، علاقه‌اش هم به کارهای فرهنگی و نویسندگی و سوره بود اما باید دوباره از خودش می‌گذشت، باید آن چیزی را که به آن علاقه داشت زیر پا می‌گذاشت و کار دیگری انجام می‌داد. آن زمان ما هم کنارش نبودیم. من داشتم ۲۶ برنامه رادیو عبادت را می‌ساختیم. ساختن فیلم مستند جنگی در زمانی که جنگی نیست سخت است، خود این نحوه کار جدیدی می‌طلبید. مرتضی چند سفر رفت تا روش کار را پیدا کند، تا این‌که آرام‌آرام دستش آمد که چطور باید بعد از جنگ فیلم بسازد. قضیه فکته که در آن تعداد زیادی از بچه‌ها شهید و تعدادی هم مجروح شده بودند، ولی نمی‌توانستند آنها را ببرند، بنابراین تا اینکه عراق همه منطقه را گرفت و شهیدشان کرد بسیار جالب و شنیدنی بود. این قصه برای او خیلی جذاب بود تا راجع به آن کار کند. آن روز داخل خود منطقه رفته بود ایشان می‌خواست با حسن آن منطقه آشنا شود و بتواند کار کند. آن‌جا مناطقی بود که هنوز مین‌ها پاک‌سازی نشده بود، زیر پای ایشان و نفر بعدی مهندس یزدان پرست یک مین جبهه بود که شریان‌های اصلی پای او را می‌زند چند ساعتی هم زنده بود و صحبت می‌کرد. بچه‌ها می‌گفتند ما فکر می‌کردیم با یک عصابه به روایت فتح می‌آید و احتمالاً یک پیش قلع می‌شود و اصلاً تصور این که شهید بشود را نداشتیم. تا او را به بیمارستان صحرایی می‌رسانند، متوجه می‌شوند که کاری نمی‌توانند بکنند. رمقی نداشت چون اکثر خونش از بدنش خارج شده بود.

به‌عنوان کسی که او را درک کردید، به نظر شما تصویری که نسل بعد از ما از مرتضی آوینی خواهد دید با تصویری که الان از او ارائه می‌شود، چقدر تطابق دارد؟ باید بیشتر به چه بخش‌هایی از او پرداخته شود تا یکبار دیگر دیده شود؟

به عقیده من او بزرگ‌تر از آن چیزی است که می‌گویند. درباره این آدم عاشق هر چقدر بگوییم کم گشتی. او عاشق انقلاب، امام، رزمنده‌ها، شهدا و وسایل‌الشهدا بود. من جایی ندیدم که بتوانند عشق او را خوب بیان کنند، ولی این که او را معصوم هم بدانیم کار خوبی نیست. نمی‌دانم که در تبلیغات درست است که عیب‌های شخص را هم گفت یا نه، ولی بالاخره حتماً ضعف‌هایی هم داشته است. در مورد خصوصیات مثبت او حرف‌های بسیاری گفته شده است. ایشان کارگردان بود و این طور کار می‌کرد. ایشان خودش ادعای این را نداشت که من کارگردانی می‌کنم، او در واقع کاری بالاتر از کارگردانی می‌کرد و تعدادی کارگردان پرورش می‌داد. این خیلی بالاتر است از این که مستقیم بگویم من کارگردانی می‌کنم، اما عده‌ای چون نمی‌دانند می‌گویند آوینی کارگردان است و روی cd های روایت فتح نوشته شده کاری از آقای آوینی و هیچ اسمی از فیلم‌برداری که حتی مجروح هم شده نیست. این طوری تعدادی از بچه‌های که اطراف او بودند دلخور شده‌اند، به همین دلیل عده‌ای بی تفاوت شده و درباره او صحبت نمی‌کنند، چون این آدم‌های جدید اشتباه می‌کنند.

در حوزه سوره چطور بود؟

بعد از ششال از موقعی که جنگ تمام شد، وقتی پیش او می‌رفتم همان طوری بود که زمان جنگ بود. البته ایشان به بچه‌های که در جنگ بودند توجه خاصی داشت، مثلاً وقتی می‌فهمید فردی رزمنده است طور دیگری با او رفتار می‌کرد. احساس می‌کرد باید به او خدمت کند. من در گروه جهاد زیاد به جبهه نمی‌رفتم، بیشتر به روستاها می‌رفتم، بچه‌های فیلم‌بردار و صدابرداری که به جبهه می‌رفتند را بسیار تکریم می‌کرد. یکدفعه به او گفتم مادر مریض است، مدت‌ها گذشت یک دفعه صحبتی پیش آمد به من گفت من هر روز مادرت را در نماز دعا می‌کنم. من تعجب کردم که در این مدت یادش بوده است. اگر شما بخواید یک آدم مذهبی درست پیدا کنی و بگویی شیعه این است، انشائی این است، طرفدار امام این است او نمونه خوبی برای همه این‌ها بود. افرادی تحت تاثیر قرار می‌گرفتند و نسبت به امام مخالفت داشتند، وقتی با مرتضی صحبت می‌کردند، نظرشان عوض می‌شد. او برای انقلاب، امام و شیعه زینت بود. ■

کاروان بود.

از بیرون که به شهید آوینی نگاه می‌کردید، مرتضی آوینی به‌عنوان پدر خانواده و کسی که بحث‌های اندیشه‌ای می‌کرد را چطور می‌دیدید؟

قصه فیلم‌سازی و همکاری اش در گروه جهاد برای ما، صرفاً یک حالت همکاری را نداشت، واقعاً او برای عده‌ای که در گروه جهاد بودند حالت مراد را داشت، یعنی بچه‌ها به نوعی شیفته او بودند و نوعی ولایت نسبت به بچه‌ها داشت، این ولایت را هم کسی در گروه جهاد تعیین نکرده بود. خود بچه‌ها متوجه شده بودند که او آدمی است که می‌توانند به او اعتماد و اتکا کنند، بعضی از بچه‌ها به او می‌گفتند آقا مرتضی ما مشکل داریم برای ما دعا کن، او تا آن جایی که می‌توانست مشکلات بچه‌ها را حل می‌کرد. مرتضی کسی بود که وقتی نماز می‌خواند همه پشت سرش نماز می‌خواندند. یک پیشوای مذهبی و الگو هم بود، یعنی بچه‌ها به او نگاه می‌کردند و سعی می‌کردند با تقرب جستن به او خودشان را بالا بکشند، مثلاً بعضی سعی می‌کردند مثل او غذا بخورند، یا زیاد روزه بگیرند، مثلاً من مدتی مثل مرتضی غذا کم می‌خوردم، اما دیدم نمی‌توانم و رها کردم. مرتضی به‌عنوان یک الگو در ذهن ما بود، هر کدام از ما سعی می‌کردیم تا آن‌جا که می‌توانیم به او نزدیک شویم. بسیار مهربان بود البته گاهی اوقات عصبانی هم می‌شد، اما جو غالب و چیزی که من یادم هست آدمی بود که مهربانانه مساله‌ای را توضیح می‌داد. در مورد هر سوالی که از او می‌کردیم مدت‌ها برای ما توضیح می‌داد و با سعه صدر و مهربانی سعی می‌کرد از مجموعه چیزهایی که می‌دانند، به تو چیزی بیاموزد. اصلاً هم خست به خرج نمی‌داد.

وقتی از او سوال می‌کردی اگر ظرفیت داشتی، هر چه می‌دانست بدون هیچ ملاحظه‌ای می‌گفت. بسیار هم اطلاعات داشت و از زوایای مختلف با شما بحث می‌کرد. ادعایی هم نداشت. ایشان بعد از انقلاب دلداه شده. تصور نکنید که او از سال ۲۲ مبارزه کرده بود، بلکه او یک دفعه با مردمی مواجه می‌شود که به سمت حرکتی می‌روند، او هم جذب شده و از او خیلی از آن آدم‌هایی که از سال ۴۲ دلداه شده‌اند می‌رسید چشیش می‌شد، جذب شدنش هم به این علت بود که خودش نور افشانی و عطر افشانی داشت. عطر افشانی به این معنا نبود که تظاهر کند. ایشان آن زمان در گروه جهاد هیچ مسئولیتی نداشت، ولی خود مسئول جهاد، آقای همایونفر، جذب عطر این آدم بود. سعی می‌کرد ببیند چه نیازی دارد تا برایش فراهم کند. اصلاً برایش آن مقدار حقوقی که می‌گرفت مهم نبود. در گروه جهاد حتی مسئولان بالاتر از آقای همایونفر خیلی مایل نبودند که این طور کار شود، دوست داشتند راجع به جهاد و پشتیبانی جنگ کار کنیم. مرتضی می‌گفت امام گفته من هم این جایزه بینم برای جنگ چکام می‌توانم بکنم، از پشتیبانی جنگ و جهاد حتماً فیلم می‌گیرم و می‌گرفت، ولی اجازه بدیبه‌سبب‌ترین فعالیت من آن‌جا باشد. آنها هم دیدند حرفش حق است و اگر بخواهند جلیوش را بگیرند می‌رود و جای دیگری کار می‌کند، این بود که با دلخوری قبول کردند. ولی وقتی جنگ تمام شد به دلیل مسائل و اختلافاتی که در جهاد بود، خیلی راغب نبودند. گروه روایت فتح هم که دیدند مسئولان بالا مایل نیستند، رفتند. برخورد اول ما با ایشان در خاطر من نیست، چون وقتی وارد گروه شدیم ندانستم چه کسی مهم است، آرام‌آرام متوجه شدم که او فرد خاصی است به‌عنوان مثال می‌گویم وگرنه قابل مقایسه نیست، یک وقت می‌گویند ایشان رئیس جمهور است و الان هم قرار است کمی با او صحبت کنی چون شما می‌دانید او کیست برخورد اول در ذهن من ماند، ولی وقتی به اتاقی می‌روی که افراد زیادی در آن‌جا هستند و قرار است با آنها کار کنی، آرام‌آرام متوجه می‌شوی یکی از آنها ویژگی‌هایی دارد که می‌توانی به او نزدیک شوی، شاید برخورد اول یادت نماند، چون آن موقع با این دید که او، فرد مهمی است به سراغش نرفتی. ولی خاطرات آخر را یاد می‌آید، مثلاً قبل از این که مرتضی شهید شود، من هر از گاهی به مجله سوره می‌رفتم و او را می‌دیدم. او هم همیشه من را به اتاق سردبیری می‌برد، افسوس می‌خورد و می‌گفت: مصطفی بین ما ماندیم و چطور دوستانمان شهید شدند، جنگ هم که تمام شد. ایشان عسال بعد از جنگ در فروردین سال ۷۲ شهید شد در این مدت در مواقعی که او را می‌دیدم او تاسف می‌خورد و گاهی خصوصی به من می‌گفت که ما لایق نبودیم و ماندیم. ایشان فکر می‌کرد در حال دور شدن از حس شهدا است، ولی ایشان با یک فاصله زمانی در

داخل نیکم که فیلم سخت و غیر قابل تماس نشود. با وجود این که تمایل به پیچیده کار کردن وجود دارد و این نوع کار زیباتر دیده می‌شود، سعی می‌کنم ساده کار کنم. این‌که من چه تاثیری روی مرتضی گذاشتم، فکر نمی‌کنم تاثیر جز خراب کردن کارش داشته باشم، نمی‌دانم چه تاثیری روی او گذاشتم. روایت فتح چندین فیلم‌بردار داشت مثل آقایان صدری، پیرهادی، یوسف‌زاده که چند نفر از آنها هم شهید شدند، هر کدام از آنها یک نحوه کار و سبکی داشتند که با هم فرق داشت، ولی روح حاکم بر همه آنها همان روحی است که او دمیده بود و در همه فیلم‌ها هم دیده می‌شود.

آقای آوینی یکی از صمیمی‌ترین دوستان شما محسوب می‌شد، اگر بخواهید خاطرات این دوست را در ذهن‌تان مرور کنید مهم‌ترین جلوه‌های که از او، غیر از فیلم‌سازی، نویسندگی و روزنامه‌نگاری به ذهن‌تان می‌رسد، چیست؟

چیزی که به نظرم می‌آید سخت‌کوش بودن و سخت کار کردن او برای انقلاب است، آدم احساس می‌کرد این فرد خسته نمی‌شود. اگر خود خود آوینی این‌جا بود و شما به‌عنوان یک خبرنگار تعدادی سوال از او می‌کردید ایشان چنان شایستگی و حرارت پاسخ می‌داد که دیگر او را رها نمی‌کردید. مسائل فرهنگی را خیلی جدی می‌گرفت، جدی گرفتنش هم به این شکل نبود که تعدادی احکام وضع کند، بلکه خودش یک آدم فرهنگی بود. به این معنا که چیزی را که قبول داشت با تمام وجود به آن وابسته بود و سعی می‌کرد با نور افشانی و نه با حالت خشن بقیه افراد را جذب کند. فرهنگ مانند بوی عطر است، شما وقتی گلی را گوشه‌ای می‌گذارید آن گل به صورت شما پرت نمی‌شود، بلکه این شما هستید که به سمت آن می‌روید؛ فرهنگ هم از این مقوله است. مرتضی چنین حالتی داشت، یعنی وقتی شما یک بار با ایشان برخورد نسبتاً جدی داشتی، جذبی هم شدی مگر این که کسی به این مقولات علاقه‌ای نداشته باشد. آدم‌هایی هستند که از کنار یک چیز زیبا هم به راحتی می‌گذرند، ولی کسی که اطرافش را نگاه می‌کند و دنبال مطلب هست، به مرتضی می‌رسید چشیش می‌شد، جذب شدنش هم به این علت بود که خودش نور افشانی و عطر افشانی داشت. عطر افشانی به این معنا نبود که تظاهر کند. ایشان آن زمان در گروه جهاد هیچ مسئولیتی نداشت، ولی خود مسئول جهاد، آقای همایونفر، جذب عطر این آدم بود. سعی می‌کرد ببیند چه نیازی دارد تا برایش فراهم کند. اصلاً برایش آن مقدار حقوقی که می‌گرفت مهم نبود. در گروه جهاد حتی مسئولان بالاتر از آقای همایونفر خیلی مایل نبودند که این طور کار شود، دوست داشتند راجع به جهاد و پشتیبانی جنگ کار کنیم. مرتضی می‌گفت امام گفته من هم این جایزه بینم برای جنگ چکام می‌توانم بکنم، از پشتیبانی جنگ و جهاد حتماً فیلم می‌گیرم و می‌گرفت، ولی اجازه بدیبه‌سبب‌ترین فعالیت من آن‌جا باشد. آنها هم دیدند حرفش حق است و اگر بخواهند جلیوش را بگیرند می‌رود و جای دیگری کار می‌کند، این بود که با دلخوری قبول کردند. ولی وقتی جنگ تمام شد به دلیل مسائل و اختلافاتی که در جهاد بود، خیلی راغب نبودند. گروه روایت فتح هم که دیدند مسئولان بالا مایل نیستند، رفتند. برخورد اول ما با ایشان در خاطر من نیست، چون وقتی وارد گروه شدیم ندانستم چه کسی مهم است، آرام‌آرام متوجه شدم که او فرد خاصی است به‌عنوان مثال می‌گویم وگرنه قابل مقایسه نیست، یک وقت می‌گویند ایشان رئیس جمهور است و الان هم قرار است کمی با او صحبت کنی چون شما می‌دانید او کیست برخورد اول در ذهن من ماند، ولی وقتی به اتاقی می‌روی که افراد زیادی در آن‌جا هستند و قرار است با آنها کار کنی، آرام‌آرام متوجه می‌شوی یکی از آنها ویژگی‌هایی دارد که می‌توانی به او نزدیک شوی، شاید برخورد اول یادت نماند، چون آن موقع با این دید که او، فرد مهمی است به سراغش نرفتی. ولی خاطرات آخر را یاد می‌آید، مثلاً قبل از این که مرتضی شهید شود، من هر از گاهی به مجله سوره می‌رفتم و او را می‌دیدم. او هم همیشه من را به اتاق سردبیری می‌برد، افسوس می‌خورد و می‌گفت: مصطفی بین ما ماندیم و چطور دوستانمان شهید شدند، جنگ هم که تمام شد. ایشان عسال بعد از جنگ در فروردین سال ۷۲ شهید شد در این مدت در مواقعی که او را می‌دیدم او تاسف می‌خورد و گاهی خصوصی به من می‌گفت که ما لایق نبودیم و ماندیم. ایشان فکر می‌کرد در حال دور شدن از حس شهدا است، ولی ایشان با یک فاصله زمانی در

مقام معظم رهبری یکی دو بار در جلسه دیدار با مسئولان تلویزیونی گفتند برنامه‌ای بود که شب‌های جمعه راجع به جنگ پخش اسمش هم یادشان نبود، چرا بعد از جنگ دیگر ادامه نمی‌دهید؟ دفعه دوم بعد از چند ماه در ملاقات بعدی ایشان همین مساله را تکرار می‌فرمایند. آن‌جا مسئولان سازمان به آقای همایونفر که مدیر گروه جهاد بود، می‌گویند این برنامه از جهاد پخش می‌شود، این برنامه چیست؟ او هم می‌گوید برنامه روایت فتح است.

فرهنگی را رها کرده بودم. در نتیجه پس از آن به سراغ سردبیری سوره رفتم.

مقام معظم رهبری یکی دو بار در جلسه دیدار با مسئولان تلویزیونی گفتند برنامه‌ای بود که شب‌های جمعه راجع به جنگ پخش می‌شود، اسمش هم یادشان نبود، چرا بعد از جنگ دیگر ادامه نمی‌دهید؟ دفعه دوم بعد از چند ماه در ملاقات بعدی ایشان همین مساله را تکرار می‌فرمایند. آن‌جا مسئولان سازمان به آقای همایونفر که مدیر گروه جهاد بود، می‌گویند این برنامه از جهاد پخش می‌شود، این برنامه چیست؟ او هم می‌گوید برنامه روایت فتح است.